

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی

سال دوم، شماره هفتم، پاییز ۱۳۸۹

ص ۸۳-۱۰۴

غُلْغُلِ اجزایِ عالمِ بشنوید (تحلیل عارفانه نماز از دید مولوی)

دکتر عظامحمد رادمنش*

چکیده:

نماز ستون دین و نزدیکترین راه به حق است؛ برپا داشتن آن با حضور قلب، موجب دست‌یابی به گنج‌های اسرار و حقایق الهی و در نتیجه سبب تقرب به معشوق سرمدی است. نماز بهترین و کارآمدترین سلاح نبرد با ابلیس و خدعه‌های اوست. نماز بدرقه آدمی است تا وی را از چنگال دیو نفس برهاند و نخستین پیمان بندگی وی با حق را تجدید کند. فریضه‌ای که حضرت رسول(ص) آن را «قره العین» خویش شمرده دارای چنان شأن و فضیلتی است که برگزاری حتی دو رکعت از آن بر دنیا و امتیازات آن برتری دارد و ترک آن موجب انهدام دین می‌شود. مولوی که از سخنوران نامی عرفانی است، برای نماز ظاهر و باطنی قایل است که نمازگزار با توجه به قابلیت خویش و درک حقیقت آن می‌تواند به اهداف نماز دست یابد و مأجور حق شود.

* - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد a_radmanesh21@yahoo.com

او نماز عاشقانه را بر نماز زاهدانه اولی می‌داند؛ چه زاهد با پای تن و به کندی راه وصال می‌سپرد؛ ولی عارف با پر و بال عشق هر دم به ساحت محبوب نزدیک می‌شود. وی پاک کردن درون را از پندارهای بازدارنده و اصنام هوا و هوس، ضرورت راه تعالی می‌داند و با تکیه بر آیات شریف معتقد است که علاوه بر آدمی و پری، حیوان، گیاه و جماد نیز به ذکر و ستایش حق می‌پردازند؛ لیکن گوش دل باید گشود تا نغمه‌های پر شور توحیدی آنها شنیده شود.

این پژوهش رویکردی به تجلی عارفانه نماز در آثار مولانا دارد، خاصه بر ابیاتی از مثنوی که بر پایه آیات قرآن کریم و احادیث شریف بنا شده‌اند؛ همچنین نگارنده در طی این پژوهش نیم‌نگاهی دارد به سخنان عارفان بویژه آنان که از مقتدایان و پیشروان مولوی محسوب می‌شوند.

واژه‌های کلیدی:

نماز، نماز عارفانه، مولوی، مثنوی.

مقدمه:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ (اسراء، ۴۴).

الصلوة عمادُ الدِّينِ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ هَدَمَ الدِّينَ (حدیث نبوی، به نقل از تمهیدات، ۷۹).
تعاهدوا امرالصلوة و حافظوا علیها و استکثروا منها و تقرّبوا بها (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰: ۶۴۵-۶۴۴).

«اهدنا» گفتی «صراط مستقیم» دست تو بگیرفت و بردت تا نعیم

نار بودی، نورگشتی ای عزیز! غوره بودی، گشتی انگور و مویز

(۲۲/۴ - ۳۴۲) ×

* در ارجاع به مثنوی، عدد سمت راست نشانه «/» شماره دفتر و عدد سمت چپ آن شماره بیت است.

واژه نماز

نماز در زبان پهلوی، نماج *namāc* : دعا، تعظیم، ستایش و نماج بورتن *namāc bur tan*: نمازبردن: تعظیم کردن، ستایش کردن است (فرهوشی، ۱۳۵۲: ص ۳۱۶) و در هندی باستان *ná'mas*: بلوچی *nawāsh, namāsh* و در کردی *nymij* آمده است (برهان، ۱۳۶۲: حاشیۀ مدخل نماز).

در فرهنگنامه‌های فارسی، برای نماز جز به معنی «صلوات»- که عبادت خاصّ مسلمانان است با آداب و اوقات معین^۱ - معانی دیگری نیز نقل کرده‌اند: درود دادن و درود^۲ (یاحقی، ۱۳۷۷: ص ۹۳۴)؛ در واژنامه شایست نشایست، نیبایشن *niyāyīšn* به معنی نیایش، دعا و عبادت است (طاووسی، ۱۳۶۵: ص ۲۵۸) و در فرهنگ لغات فرس نماز به معنی پرستش و خدمتکاری آمده (بدرالدین بن ابراهیم، ۱۳۸۱: ص ۲۵۲).

ترکیبات نماز

نماز کردن: نماز خواندن، تصلیه، تسبیح

سپس یار بد نماز مکن
که بخفته است مار در محراب
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ص ۲۹)

نمازی: پاک

چون نمازی و چون حلال بود
آن مرا جوشن جلال بود
(سنایی، ۱۳۶۸: ص ۳۶۰)

نمازی: درست

گویى که من شب و روز، مرد نمازکارم
چون نیست ای برادر گفتار تو نمازی؟
(مولوی، ۱۳۶۳: غزل ۹۷۱)

نمازی کردن: پاک داشتن

نمازت را نمازی کن به هفت آب نیاز، ارنه
نمازی کابن چنین نبود، جنب خوانند اخوانش
(خاقانی، ۱۳۵۷: ص ۲۱۴)

نماز بردن: تعظیم کردن

پیشام هزاران گهر بر سرش نیاز و نماز آورم در برش
(دقیقی، ۱۳۶۸: ص ۱۱۰)

نماز بردن: اطاعت، فرمانبری

جهان را به مهرِ وی آید نیاز به ایران و توران برنش نماز
(فردوسی، ۱۳۷۰: ص ۵۸۳)

نماز آوردن: سجده کردن

اگر قبول کنی، سر نهیم بر قدمت چو بت پرست که در پیش بت نماز آرد
(سعدی، ۱۳۴۰: ص ۱۵۷)

حقیقت و فضیلت نماز

«اشتقاق صلوة از «صلتست» و از «صَلَّيْتُ»؛ دانی که صلت چه باشد؟ مناجات و سخن گفتن بنده باشد با حق تعالی که «المصلی یناجی ربّه»، این باشد. «والذین هم علی صلاتهم یحافظون» [معارج، ۳۴] «و الذین هم علی صلاتهم دائمون» [معارج، ۲۳]. این نه آن باشد که از من و تو باشد از حرکات قیام و قعود و رکوع و سجود. از این نماز عبدالله یناجی بیان می کند که " استحلأ الطاعة ثمرة وحشت باشد، حلاوت از فرماینده طاعت باید یافتن، نه از طاعت. «نماز آن باشد که ابراهیم خلیل طالب آن است که «رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی» [ابراهیم، ۴۰]. و «صَلَّيْتُ» خود را در آتش افکندن است؛... پروانه که عاشق آتش است قوت از آتش خورد؛ چون خود را بر آتش زند، آتش «فَیَدْمَغُهُ» [انبیاء، ۱۸] او را قبول کند. نفی غیرت دهد. از همه آتش قوت خورد. تا چنان شود که قوت او همه از خود باشد، بی زحمت غیر، و وجود پروانه همه غیر است» (عین القضاة، ۱۳۷۳: صص ۸۰-۸۲).

نماز پرواز روح نمازگزار، از اسفل السافلین مُلک، تا اعلیٰ علیین ملکوت است. بواقع نماز پیوند عالم خاک است با عالم پاک؛ و پس از توحید مهم ترین فریضه است و

برپاداشتن آن موجب خشنودی حق؛ و این فخری است عظیم که از میان همه آفریده‌ها، نماز عاشقانه را تنها به خلیفه او و اشرف مخلوقات داده‌اند.

در «فیه‌ما فیه» حدیثی آمده است مبنی بر این که: «رکعتین من الصلوة خیر من الدنيا و ما فیها» (مولوی، ۱۳۵۸: ص ۱۹) و در حالات حضرت سجاد در مصباح الهدایه، نقل شده که: «زین العابدین علی بن الحسین، علیه السلام، هرگاه که در صلوات خواستی رفت، رنگش متغیر گشتی، چنانک او را باز نشناختندی» (عزالدین محمود، ۱۳۶۷: ص ۳۰۰).

نماز بازگشت مکرر عبد به سوی معبود و زمینه‌ساز تزکیه نفس و یادآورنده پیمان بندگی آغازین او در روز «الست»^۳ است تا همواره با «میثاق فطرت»^۴ تجدید عهد کند و بدان وفادار بماند.

مولوی با تمسک به کلام مفخر موجودات، آنجا که نماز را «قره العین»^۵ خود می‌داند، از زبان داود، علیه السلام، سخن می‌گوید تا با روی آوردن به نماز و توجه به حق، معبود داندۀ آشکار و نهان، در گنج اسرار و حقایق را بر او بگشاید و جانش را از صفا پر و بوی یوسف جان، دیدگانش را به معانی ذکر و صلوات روشن کند:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| تا.. روم من سوی خلوت در نماز | پرسم این احوال از دانای راز |
| خوی دادم در نماز آن التفات | معنی «قره عینی فی الصلوات» |
| روزن جانم گشادست از صفا | می‌رسد بی‌واسطه نامه خدا |
| | (۲۴۰۰/۳ - ۲۴۰۲) |

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| گفت یوسف ابن یعقوب نبی | بهر بو، «القوا علی وجه ابی» |
| بهر این بو، گفت احمد در عظات | دایماً «قره عینی فی الصلوات» |
| | (۳۲۳۴ - ۳۵/۲) |

عطار، مقتدای مولوی، معتقد است که نماز اهل راز، از خود و عالم خارج بریدن و به حق پیوستن است. بدانسان که علی، علیه السلام، چنان جانش مستغرق حمد و ستایش محبوب می‌شد که پیکان از پایش برون می‌کشیدند و او بی‌خبر از جسم. در «اسرارنامه» آمده است:

| | |
|--|----------------------------------|
| منادی «سلونی» ^۶ در جهان داد | به یک رمز از دو عالم صد نشان داد |
| چنین باید نماز اهل رازی | که تا باشد نماز تو نمازی |

چنان شد در نماز از نور حق جانش
که از پایی برون کردند پیکانش
نمازش چون چنین باشد گزیده
به «الحمد» ش چنان گردد بریده
(عطار، ۱۳۸۸: ص ۱۰۴)

هم او گوید: عبادت باید با خاطر جمع صورت گیرد و دل را از ماسوی الله به جانب محبوب گرداند و با تمام وجود در تسخیر معبود بود، که اگر جز این انجام گیرد، آن نماز راه به جایی نمی‌برد؛ چنان که در «الهی نامه» آمده است:

وگر صد کار باشد از مجازت
نیاید یاد از آن جز در نمازت
نمازت چون چنین باشد مجازی
بود اندر حقیقت نانمازی
(عطار، ۱۳۸۷: ص ۱۸۷)

البته پیشنهاد هم باید خود را در محضر حق بدانند و بندگی او کنند؛ چنانچه مسایل دنیوی او را به خود مشغول و از یاد حق منصرف دارد، او نه بنده خدا که بنده آن چیز خواهد بود^۷ و مصداق حکایت «الهی نامه» قرار می‌گیرد که امام جماعت، در خلال نماز، دلش، به خرید گاوی مایل شد و مجنون^۸ی نقیب و رازدان - که مأموم او بود - به موافقت با دل و اندیشه^۹ امام مسجد، بانگ گاو سر می‌داد:

یکی دیوانه بود از اهل رازی
نکردی هیچ، تنها جز نمازی...
امام، القصه، چون برداشت آواز
همی دیوانه غنّای^۸ کرد آغاز
کسی بعد از نماز از وی پرسید...
که بانگ گاو کردی بر سر جمع؟
چنین گفت که: امام مقتدا بود
چو در «الحمد» گاوی می‌خرید او
چو او را پیش رو کردم به هر چیز
سرت باید بریدن چون سرشمع
بدو چون اقتدای من روا بود،
زمن هم بانگ گاوی می‌شنید او
هر آنچه او می‌کند من می‌کنم نیز
(همان)

بحث (متن)

مولوی به نماز نگرشی عمیق دارد. او ارکان و آداب نماز را صورت و قالب نماز می‌داند که

محدود است؛ ولی جان و حقیقت نماز را نامحدود می‌شمرد. در «فیه ما فیه» گوید:

نماز نزدیک‌ترین راه به حق است، اما نماز این صورت تنها نیست، این قالب نماز است؛ زیرا که این نماز را اولیست و آخریست و هر چیز را که اولی و آخری باشد، آن قالب باشد؛ زیرا تکبیر، اول نماز است و سلام، آخر نماز است و همچنین شهادت آن نیست که بر زبان گویند تنها؛ زیرا آن را نیز اولیست و آخری و هر چیز که در حرف و صوت درآید و او را اول و آخر باشد، صورت و قالب باشد، جان آن بیچون باشد و بی‌نهایت باشد و او را اول و آخر نبود. آخر این نماز را انبیا پیدا کرده‌اند؛ اکنون این نبی که نماز را پیدا کرده است، چنین می‌گوید که: «لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا یَسْعُنِی فِیهِ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ». پس دانستیم که جان نماز این صورت تنها نیست بلکه استغراقی است و بیهوشی است که این همه صورتها برون می‌ماند و آنجا نمی‌گنجد، جبریل نیز که معنی محض است هم نمی‌گنجد (مولوی، ۱۳۵۸: صص ۱۱-۱۲).

مولانا اعتقاد دارد که نماز و آداب و الفاظ آن هرچند از باورها مایه می‌گیرد، پایدار نیست. اما جان و حقیقت نماز ماندگار است:

این نماز و روزه و حج و جهاد هم گواهی دادندست از اعتقاد
(۱۸۳/۵)

این صلات و این جهاد و این صیام هم نماند، جان بماند نیکام
(۲۴۹/۵)

او عبادت عارفانه و عاشقانه را بر عبادت زاهدانه ترجیح می‌دهد و اعتقاد دارد که زاهد، وادی و عرصه سلوک راه وصال را به کندی طی می‌کند، ولی عارف با جذبۀ معشوق هر لحظه می‌تواند ورای افلاک سیر کند و دوگام^۱ فاصله بین خود و محبوب را با پای دل بسپرد. در واقع هر لحظه با میراندن امیال بازدارنده درونی، مرگ اختیاری را تجربه کند و هر دم به برکت دولت عشق با احیای حقیقت خویش، رستاخیزی^{۱۱} برپا دارد.

سیر عارف هر دمی تا تخت شاه سیر زاهد هر مهی یک روزه راه
(۲۱۸۰/۵)

عشق را پانصد پرست و هر پری
 از فراز عشق تا تحت الثری
 زاهد با ترس می‌تازد به پا
 عاشقان پُرآن‌تر از برق و هوا
 کی رسند آن خایفان در گردِ عشق
 کاسمان را فرش سازد درد عشق
 (۲۱۹۱-۹۳/۵)

او بر این باور است که در برابر عشق حقیقی پرده و حایل کنار می‌رود و محب و محبوب یکی می‌شوند؛ زیرا تار و پود جامهٔ عشق، دوستی دو سویه است؛ یعنی «جامهٔ عشق را تار یُحِبُّهم آمد و پود یُحِبُّونه» (نجم رازی ۱۳۷۴: ص ۴۹) و گوید: هر دوان هیچگاه از یاد هم غافل نیستند:

در دل معشوق جمله عاشق است
 در دل عذرا همیشه وامق است
 در دل عاشق بجز معشوق نیست
 در میانشان فارق و مفروق نیست
 (۲۶۷۹-۸۰/۶)

وی در دیوان کبیر نماز دردمندانه و پرسوز و مستانه به می‌جمال محبوب را - که سلسله‌جنبان از خود رهایی و گرفتاری در حلقهٔ یاد و خیال محبوب است - می‌پسندد و با استفهامی انکاری آن را چه خوش می‌سراید:

چو نماز شام هرکس بنهد چراغ و خوانی
 منم و خیال یاری، غم و نوحه و فغانی
 چو وضو ز اشک سازم بود آتشین نمازم
 در مسجدم بسوزد، چو بدو رسد اذانی
 عجباً نماز مستان! تو بگو درست هست آن؟
 که نداند او زمانی، نشناسد او مکانی
 (مولوی، ۱۳۶۳: غزل ۲۸۳۱)

فانیان حضرت دوست نیز به خلوت با محبوب و ادای نماز نیازمندند تا راه هدایت و رهایی را به خلق بنمایانند:

رفتیم سوی نماز و آن خُلا
 بهر تعلیم است ره، مر خلق را
 (۲۴۰۹/۳)

سیر در عالم روحانی، پلایش درون می‌خواهد تا بنده‌ای توفیق عبادت یابد و محبوب، او را پای‌بست خویش کند و از امور دنیوی بازدارد و روی او را به جانب خود کند و ندای

اذان، او را چنان منقلب کند و ذکر محبوب آن گونه او را مسخر خود سازد که از بندگی آفریده، غافل و آزاد شود؛ او همسو با این معنی از حکایتی مدد می‌گیرد:

غلامی سحرگاهان، وسایل حمام امیر را فراهم کرده، با او راهی گرمابه شد که ناگاه بانگ فریضه او را از انجام وظیفه بازداشت و به مسجد کشاند؛ او بی‌خبر از خالی شدن مسجد از دیار، همچنان به راز و نیاز با محبوب دمخور و دلخوش بود. پس از انتظار طولانی امیر و بانگ‌های پیاپی او:

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| پاسخش این بود: می‌نگذارم | تا برون آییم هنوز، ای محترم! |
| گفت: آخر مسجد اندر، کس نماند | کِیتِ وامی دارد آنجا کت نشانند؟ |
| گفت: آنکه بسته استت از برون | بسته است او هم مرا در اندرون |
| آنکه نگذارد کزین سو پی نهی | او بدین سو بست، پای این رهی |

(۳۰۶۵-۶۹/۳)

او رنگ‌ها و نیرنگ‌ها و دام‌های نفس اماره را- که بدترین آفت بر سر راه ستایشگر حق است- خوب شناخته، گوید: نفس بدفرمای، بر سان موشی در انبار دل آدمی رخنه کرده، گندم عبادات و اعمال نیک او را در خفا می‌رباید؛ تا عبادت‌پیشه و نکوکار آن را از وجود خود نرماند و دام‌های او را ندراند و خویش را صافی نکند و با اخلاص به نماز و ذکر و خیرات نپردازد، کارها و نیایش‌ها- اگرچه بسیار- محلی از اعراب نخواهد داشت:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| دم به دم ما بسته‌ام نویم | هریکی گر باز و سیمرغی شویم |
| می‌رهانی هر دمی ما را و باز | سوی دامی، می‌رویم ای بی‌نیاز |
| ما در این انبار، گندم می‌کنیم | گندم جمع آمده، گم می‌کنیم |
| می‌ننیدیشیم آخر ما به هوش | کین خلل در گندم است از مکر موش |
| موش تا انبار ما حفره زده‌ست | وز فَنش انبار ما ویران شده‌ست |
| اوّل ای جان دفع شرّ موش کن | و آنگهان در جمع گندم جوش کن |
| بشش از اخبار آن صدر صدور | «لاصلوة تمّ أَلَا بالحضور» |

(۳۷۵-۸۱/۱)

اهل معرفت، پاک کردن خویش از پندارها و امیال بازدارنده درونی را، مهم‌تر از برون

می‌دانند و طهارت ظاهر را نمادی از طهارت درون می‌شمرند. مولوی کسانی را که به طهارت کالبد عاریتی توجه دارند اما در درون با ناپاکی‌ها و پلشتی‌های غول نفس و شبهات آن نمی‌ستیزند و از آن نیز پرهیز نمی‌کنند، خرده می‌گیرد و نمازشان را مشوه از ریمی‌ها می‌پندارد؛ مگر این که لطف یزدان کارساز و چاره‌گر شود:

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| با نماز او بیالودست خون | ذکر تو آلوده تشبیه و چون |
| خون پلید است و به آبی می‌رود | لیک باطن را نجاست‌ها بود |
| کان به غیر آب لطف کردگار | کم نگردد از درون مرد کار |
| از سجودت کاش روگردانی | معنی سبحان ربی دانی |
| تا پوشد او پلیدیهای ما | در عوض بروید از وی غنچه‌ها... |

(۱۷۹۸-۸۰۲/۲)

ای رفیقان این مقل و آن مقال

«اتَّقُوا انَّ الهوی حیضُ الرَّجَالِ»

(۲۹۳۵/۶)

مولانا بر این باور است که آدمی و پری برای ستایش و پرستش پروردگار آفریده شده‌اند تا با عبادت خود به کمال برسند:

| | |
|--|-----------------------------|
| چون عبادت بود مقصود از بشر | شد عبادتگاه گردنکش سقر |
| «ما خلقت الجنَّ و الانس» ^{۱۲} این بخوان | جز عبادت نیست مقصود از جهان |

(۲۹۸۶-۸۸/۳)

بدیهی است که پیش از به پا داشتن نماز، باید پاک بود و طهارت درونی و برونی را رعایت کرد:

روی ناشسته نبیند روی حور

«لاصلوة» گفت: «أَلَا بِالطَّهْوَرِ»^{۱۳}

(۳۰۳۳/۳)

او می‌گوید: در ارکان و آداب نماز^{۱۴} حقایق و رمز و رازی نهفته است که عارف سردان و حقیقت‌بین، بدان‌ها پی می‌برد. بنابراین آگاهی به اهداف نمادین و عرفانی این حرکات و اعمال، عبادت نمازگزار را با فهم و بینش همراه ساخته، نیایش او را از نماز

عوام متمایز و عبادتش را به عبودیت^{۱۵} بدل خواهد ساخت.

معنی تکبیر این است ای امام^{۱۶}
 وقت ذبح، الله اکبر می‌کنی
 گشت کشته، تن ز شهوت‌ها و آز
 ایستاده پیش یزدان اشک‌ریز
 حق همی گوید چه آوردی مرا؟
 در قیام این گفت‌ها دارد رجوع
 سر برآرد از رکوع آن شرمسار
 بازگوید سر برآر و بازگو
 پس نشیند قعدۀ زان بار گران
 نعمت دادم، بگو شکر چه بود
 رُو به دست راست آرد در سلام
 یعنی ای شاهان شفاعت کین لثیم
 رو بگرداند به سوی دست چپ
 از همه نومید شد مسکین کیا
 کز همه نومید گشتم ای خدا!

کای خدا پیش تو ما قربان شدیم
 همچنین در ذبح نفس کشتنی...
 شد به بسم‌الله، بسمل در نماز...
 بر مثال راست‌خیزِ رستخیز
 اندرین مهلت که دادم من ترا
 و زخجالت شد دو تا او در رکوع
 باز اندر رُو فُتد آن خام کار
 که بخواهم جست از تو مو به مو
 حضرتش گوید سخن گو با بیان
 دادمت سرمایه، هین بنمای سود
 سوی جان انبیا و آن کرام
 سخت در گل ماندش پای و گلیم
 در تبار و خویش گویندش بَخَپ^{۱۷}
 پس برآرد هر دو دست اندر دعا
 اول و آخر تویی و متها

(۷۳/۳-۲۱۴۳)

مولوی ارزش آه و دردی را که از فوت نماز برخیزد، صد برابر نمازی می‌داند که از سر سوز و درد نباشد؛ در القای این باور از داستان مخلصی سخن می‌گوید که در حالی که مسجد درمی‌آید که نماز جماعت به امامت پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، به فرجام رسیده بود؛ نمازگزار از بیگاه شدن نماز و از سر غبن و حسرت و با دل پر خون، آهی پرسوز سر می‌دهد. یکی از میان جمع به ثمن نمازش خریدار این آه می‌گردد و بر سر این سودا فضیلت و حرمتی خاص می‌یابد:

آن یکی می‌رفت در مسجد درون مردم از مسجد همی آمد برون...

گفت آه و دود از آن آه شد برون
 آن یکی از جمع گفت: این آه را
 گفت: دادم آه و پذیرفتم نماز
 شب به خواب اندر بگفتش هاتفی
 حرمت این اختیار و این دخول
 آه او می داد از دل، بوی خون
 تو به من ده وان نماز من، تو را^{۱۷}
 او ستد آن آه را با صد نیاز
 که خریدی آب حیوان و شفی
 شد نماز جمله خلقان قبول
 (۲۷۷۱-۷۹/۲)

او می گوید که هرگاه نمازگزار بر ستون محکم نماز تکیه کند، دارای چنان استقامت و وقاری می شود که باد شهوت و خشم و آز نمی تواند او را از جا برکند. وی از زبان علی، علیه السلام، در برخورد با پهلوان کافر- که به سیمای شیرخدا(ع) خدو انداخته بود- می گوید:

آنکه از بادی رود از جا خسی است
 باد خشم و باد شهوت، باد آز
 زانکه باد ناموافق خود بسی است
 بُرد او را که نبود اهل نماز
 (۳۷۹۵-۹۶/۱)

مولانا بر پایه آیه های «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغْ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء، ۴۴) و «الم تر أنّ الله يسبّح له من في السموات و الارض و الطير صافات كل قد علم صلاته و تسبيحه و الله عليم بما يفعلون» (نور ۴۱)، و «و النجم و الشجر يسجدان» (الرحمن، ۶) و «الم تر أنّ الله يسجد له من في السموات و من في الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب...» (حج، ۱۸)، و بسیاری آیه های دیگر، ستایش پرودگار را منحصر به آدمی و پری نمی داند و معتقد است که جز آنان سایر آفریده ها هم عاشق خالق خود هستند^{۱۹} و تسبیح گوی اویند.^{۲۰} دسته ای از درختان کف زنان و شادی کنان سپاس حق گویند؛ گروهی دیگر با قیام و چم و خم خود بر پای دارنده نمازند و در گردش و آشکار و نهان بسان خود، گوش به فرمان حقتند؛ او حتی کمال میوه های آنها را نتیجه حمد و ثنای خدا می داند:

همچو مرغان پاسبانی خویش کن، تسبیح گو
 چند گاهی خود شود تسبیح تو، تسبیح خوان
 (مولوی، ۱۳۶۳: غزل ۱۹۴۰)

تو نبینی برگ ها را کف زدن
 گوش دل باید نه این گوش بدن

تا ببینی شهر جان با فروغ
(۱۰۰-۰۱/۳)

صف کشیده چون جماعت کرده ساز
دیگران اندر پی او در قیام
از درختان، بس شگفتم می نمود
گفت «النَّجْم و شجر را یسجدان»
(۲۰۴۸-۵۱/۳)

جمله بر ترتیب آیند و روند
که نه پس ماند ز هنگام و نه پیش
(۲۸۲۳-۴/۴)

غوره اش شیرین شد آخر از خطاب «یسجدان»
(مولوی، ۱۳۶۳، غزل ۱۹۴۰)

گوش سر بر بند از هزل و دروغ

بعد از آن دیدم درختان در نماز
یک درخت از پیش مانند امام
آن قیام و آن رکوع و آن سجود
یاد کردم قول حق را آن زمان

ابر و خورشید و مه و نجم بلند
هر یکی ناید مگر در وقت خویش

خوشه ها از سست پایی رو نهاده بر زمین

مولوی با اشاره به آیه های مذکور گوید: «هر موجودی با هیأت خود معرف خداست و تسبیح موجودات، به زبان خاص خود آنهاست و هر کس حجابها را از گوش باطن خود بردارد، می تواند صدای آنها را بشنود» (زمانی، ۱۳۸۲: ص ۶۷).

مرده و پیش خدا دانا و رام
(۸۶۰/۶)

ناطقان کائنا الیه راجعون
غُلُّعَلی افکنند اندر آسمان
(۴۶۴-۶۵/۳)

پیش چشم دیگران مرده و جماد
گو برو سر را بر این دیوار زن
هست محسوس حواس اهل دل
(۳۵۳۳/۴)

جمله اجزای جهان پیش عوام

جمله اجزا در تحرک، در سکون
ذکر و تسبیحات اجزای نهان

پیش چشمش این جهان پر عشق و داد
فلسفی منکر شود در فکر و ظن
نطق آب و نطق خاک و نطق گل

جمادات هم عاشقانه امر بر اویند و دارای عقل و توان شنوایی و بینایی هستند؛ ولی با ناهل مهر سکوت بر لب می‌نهند:

نیل تمییز از خدا آموختست
 لطف او عاقل کند مر نیل را
 در جمادات از کرم عقل آفرید
 ماه با احمد اشارت بین شود^{۲۱}
 خاک، قارون را چو ماری در کشد^{۲۳}
 که گشاد این را و آن را سخت بست
 قهر او ابله کند قایل را
 عقل از عاقل به لطف خود برید
 نار، ابراهیم را نسرین شود^{۲۲}
 اُسْتَنْ حَنَّانَه^{۲۴} آید در رَشَد
 (۲۸۲۸-۳۰/۴)

سنگ، بر احمد سلامی می‌کند^{۲۵}
 ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
 کوه، یحیی را پیامی می‌کند^{۲۶}
 با شما نامحرممان ما خامشیم
 (۱۰۱۶-۱۹/۳)

او در توجیه چنین ابیاتی گوید: کسی که از عالم حسی و مادی بدرنیامده، گوشش از شنیدن تسبیح جمادات ناشنواست؛ چه برای اصغای این نیایش‌ها، باید از دایره تنگ محسوسات بدرآمد و به عالم جان پا نهاد و با اعراض از تأویل^{۲۷} چراغ دل گیراند و گوش سر گشود تا آشکارا ذکر آنها را بنیوشد.

از جمادی عالم جانها روید
 فاش تسبیح جمادات آیدت
 چون ندارد جان تو قنديلها
 غلغل اجزای عالم بشنوید
 وسوسه تأویلها^{۲۸} نربایدت
 بهر بیئش کرده‌ای تأویلها
 (۱۰۲۱-۲۳/۳)

چون زحس بیرون نیاید آدمی
 باشد از تصویر غیبی اعجمی
 (۱۰۲۸/۳)

آدمی منکر ز تسبیح جماد
 و آن جماد اندر عبادت اوستاد
 (۱۴۹۷/۳)

هر جمادی با نسی افسانه گو
 کعبه با حاجی گواه و نطق خو
 (۴۲۸۹/۶)

نتیجه گیری:

نماز تجدید عهد بندگی و پیمان روز الست و بازدارنده آدمی از هواجس نفسانی و روشن‌کننده چشم او به معانی و حقایق است که باید با آداب و آیین خاص و با حضور قلب گزارده شود.

مسلم است که نماز عاشقانه منحصر به حرکات قیام و قعود و سجود نیست؛ بلکه در نفی غیریت و خود را درباختن و یکی شدن محب و محبوب است.

مولوی برای نماز، صورتی و جانی قایل است؛ صورت آن را محدود و جانش را نامحدود و لایتناهی می‌داند؛ او به استناد آیات شریفه بر این باور است که همه موجودات از جمله درختان و پرندگان و حتی جمادات تسبیح‌گوی حق‌اند؛ برای شنیدن این آواهای توحیدی گوش دل باید گشود. وی عبادت عارفانه و عاشقانه را بر عبادت زاهدانه ترجیح می‌دهد و اعتقاد دارد که حرکات و ارکان نماز دارای رمز و رازی هستند و اهدافی را دنبال می‌کنند؛ باید از تنگنای عالم محسوس بدررفت تا شناخت حقیقت نماز و رسیدن به اعماق آن میسر شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. پنج وقت آمد نماز و رهنمون
عاشقان را فی صلاة دائمون
 - نه به پنج آرام گیرد آن خمار
که در آن سَرهاست نی پانصد هزار
- (۷۰/۶-۲۶۶۹)

ضح: اوقات نمازهای پنجگانه را در متون کهن از جمله تاریخ بیهقی چنین نام نهاده‌اند:
نماز صبح: نماز بام، نماز بامداد، نماز دوگانه؛ نماز ظهر: نماز پیشین؛ نماز عصر: نماز پسین، نماز دیگر؛ در فرهنگنامه قرآنی (ج ۳، ص ۹۳۴) در معنی صلاة الوسطی، علاوه بر نماز دیگر، نماز بهترین و نماز میانگین هم آمده؛ نماز مغرب: نماز شام؛ نماز عشا: نماز خفتن.
۲. این معانی برگرفته از ترجمه قرآن ناقص کتابت قرن پنجم یا اوایل ششم ه.ق به ردیف ۱۳ و شماره ثبت ۴۶۴۳ و قرآن کامل کتابت در قرن هشتم ه.ق با ردیف ۹۰ و شماره ثبت ۴۱۵

کتابخانه آستان قدس رضوی است؛ (فرهنگامه قرآنی، ص سی و هشت و پنجاه و شش).
 ۳. روز «الست» برگرفته از آیه «وَ إِذِ اخذ رَبِّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ، ذُرِّیَّتَهُمْ وَ اشهد هم علی انفسهم الست بریکم، قالوا بلی...» (اعراف، ۱۷۲) است که روز پیمان بندگی آدمیان و گواهی بر یگانگی حق است.

۴. «میثاق فطرت» مأخوذ است از حدیث «فبعث فیهم رسله... لیستأدوهم میثاق فطرته» (نهج البلاغه، ص ۳۳).

۵. «قره العین» مأخوذ است از حدیث شریف «حُبِّبَ إِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثُ الطَّیِّبِ وَ النِّسَاءِ وَ قَرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ» (احادیث مثنوی، ص ۶۸).

این حدیث به صورت «حُبِّبَ إِلَیَّ النِّسَاءِ وَ الطَّیِّبِ وَ جُعِلَ قَرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ» هم نقل شده (همان) و در «شرح گلشن راز» (ص ۳۵۲) با حذف «الی» و به جای «حُبِّبَ» «احب» و به جای ثلاث «ثلاثه» آمده.

۶. اشاره است به فرموده امام علی، علیه السلام، که «سلونی قبل ان تفقدونی»: پیشتر که مرا از دست دهید، از من بپرسید (الطرائف، ابن طاوس، به نقل از تعلیقات شفیعی کدکنی بر الهی نامه عطار، ص ۲۹۲).

۷. در «ترجمه رساله قشیریه» می‌خوانیم: «شیخ ابویزید مردی را پرسید که چه پیشه داری؟ گفت: خربنده. گفت: خدای خر ترا مرگ دهد تا بنده خدای باشی [نه بنده خر] (ابو علی عثمانی، ۱۳۴۰، ص ۳۰۵).

۸. غُنْبای: صدای گاو؛ ← تعلیقات استاد شفیعی کدکنی بر الهی نامه عطار، صص ۵۶۱-۵۶۰.

۹. سنایی، دیگر مقتدای مولوی، گوید:

شهادت گفتن آن باشد که هم اول در آشامی همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا

(دیوان، ص ۵۲)

ضح: منظور از «حرف نهنگ آسا»، حرف «لا» در «لا اله الا الله» است که مقام نفی ماسوی الله است.

۱۰. در کلیات شمس آمده:

این راه بی نهایت گر دور و گر دراز است از فضل بی نهایت بر ما دو گام گردان

(مولوی، ۱۳۶۳: غزل ۲۰۳۳)

یا:

جمله کون مست دل، کشته زیون به دست دل مرحله‌های نه فلک، هست یقین دوگام دل

(مولوی، ۱۳۶۳: غزل ۱۳۳۶)

«دوگام»، برگرفته از قول مشهور: «خطوتان و قد وصل و وصلت» حلاج است. [از حلاج] پرسیدند که: طریق به خدای چگونه است؟ گفت دو قدم است و رسیدی: یک قدم از دنیا برگیز و یک قدم از عقبی و اینک رسیدی به مولی (عطار، ۲۵۳۵، ص ۵۸۸).
۱۱. از کلیات شمس است:

مردم بدم زنده شدم، گریه بدم، خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

(مولوی ۱۳۶۳: غزل ۱۳۹۳)

۱۲. بخشی از آیه ۵۶ سوره ذاریات است.

۱۳. این حدیث در احادیث مثنوی به صورت «لاصلوة لمن لا طهور له» یا «لاصلوة لمن لا وضوء له» است؛ در شرح جامع مثنوی (ج ۳، ص ۷۶۸) و (تمهیدات، ص ۷۹) به اشکال «لا یقبل الله صلوة بغير طهور» و «مفتاح الصلوة الطهور» و در «مصباح الهدایه» (ص ۲۸۹) «لا صلاة الا بالطهور» ضبط شده است.

۱۴. بایسته است آن‌سان که در «اسرار نامه»، کتاب بالین مولوی آمده است، نماز با آیین و آداب و با اخلاص صورت گیرد؛ در غیر این صورت نماز «لایق ریش» مصلی خواهد بود و راه به «شهر کافران» می‌برد:

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| نیاری از نماز خود چنان یاد | نماز تو به شهر کافران باد |
| نیایی در نماز آلا به صد کار | حساب ده کنی و کار بازار! |
| چو «گریه روی شویی»، بعد از آن زود | زنی باری دوی سر بر زمین، زود |
| نظاره می‌کنی از بی‌قراری | زمانی دل درو حاضر نداری |
| نمازی نغز بگذاری و تازه! | سبک‌تر از نماز بر جنازه... |
| شَرّه دنیا سرت بُرد به هیچی | سر از پیش خدا تا چند پیچی؟... |
| تو دانی کین نماز نانمازی | به ریش درخورد، تاکی ز بازی؟ |

(عطار، ۱۳۸۸: ص ۱۴۶)

حضرت رسالت زشت‌ترین دزدی را دزدی در نماز می‌داند و مصداق آن کسی است که
 «لَا يَتِمُّ رُكُوعَهَا وَلَا سُجُودَهَا وَلَا خُشُوعَهَا وَلَا الْقِرَاءَةَ فِيهَا» (فخرالدین محمود، ۱۳۶۷: ص ۲۹۸) نیز
 ← عین القضاة، ۱۳۷۳، صص ۷۹-۷۸.

۱۵. استاد ابوعلی [دقاق] گفت: عبودیت تمام‌تر از عبادت بود که اول عبادت بود، پس
 عبودیت. عبادت عوام مؤمنان را بود و عبودیت خواص را (ابوعلی عثمانی، ۱۳۶۷: ص ۳۰۳).
 ۱۶. «امام» با اماله یعنی «امیم» خوانده می‌شود؛ در بیت پنجم بند بعد «شفا» را نیز «شقی» باید
 خواند.

۱۷. خَب: امر به خاموشی (گوهرین، ۱۳۶۲: مدخل خَب).

۱۸. آه برآمده از درد و شیدایی و رنج فراق، در سخن شمس، پیر مولانا، فضیلتی برابر نماز همه
 عمر دارد: «گفت نماز کردند؟ گفت: آری، گفت: نماز همه عمرم به تو دهم، تو آن آه را به من
 ده!» (صاحب الزمانی، ۱۳۵۱: سخنان شمس، ص ۱۵۵).

در «مرصادالعباد» (داستان آفرینش آدم) پس از حلول روح به وحشت آشیان جسم
 می‌خوانیم: «قبض بر وی مستولی شد، آهی برکشید؛ گفتند: ما تو را از بهر این آه فرستادیم»
 (نجم رازی، ۱۳۷۴: ص ۹۰).

۱۹. در کلیات شمس هم به این معنی پرداخته شده:

| | |
|--|-------------------------------------|
| از سلیمان نامه‌ها آورده‌اند این هدهدان | کو زبان مرغ دانی تا شود او ترجمان؟! |
| عارف مرغانت لکلک، لکلکش دانی که چیست؟ | ملک لک والامرلک والحمدلک یا مستعان |
| | (مولوی، ۱۳۶۳: غزل ۱۹۴۰) |

یا:

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| همه اجزای عالم عاشقاند | وهر جزو جهان مست لقای |
| اگر این آسمان عاشق نبودی | نبودی سینه او را صفایی |
| وگر خورشید هم عاشق نبودی | نبودی در جمال او ضیایی |
| زمین و کوه، اگر نه عاشقندی | نرستی از دل هر دو گیاهی |
| اگر دریا ز عشق آگه نبودی | قراری داشتی آخر به جایی |
| | (همان: غزل ۲۶۷۴) |

۲۰. قائدِ مولانا هم در تسبیح پرندگان گوید:

گنجشک بهاری، صفت باری گوید
چرغان به سر چنگ در آورده تذران
شارک چو مؤذَن به سحر حلق گشاده
کز بوم برانگیزد، اشجارِ نَوان را
تسبیح شده از دهن مرغِ مرآن را
آن ژولک و آن صعوه از آن داده زبان را
(سنایی، ۱۳۶۲: ص ۳۰)

سخن‌سرای شروان نیز چنین اشاره دارد:

مرغان چون طفلکان ابجدی آموخته
بلبل «الحمد» خوان گشته خلیفه کُتاب
(خاقانی، ۱۳۵۷: ص ۴۲)

۲۱. تلمیح به «شقّ القمر» از معجزات پیامبر گرامی (ص) دارد: اقتربت السّاعه وانشقّ القمر (قمر، ۱).

۲۲. اشاره‌ای است به گلستان شدن آتش بر حضرت ابراهیم: قلنا یا نارکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم (انبیاء، ۶۹).

۲۳. مشهور است که به نفرین حضرت موسی، زمین «قارون» و گنج‌هایش را به کام خود فرو برد:

این زمین را گر نبودی چشم جان
از چه قارون را فرو خورد آن چنان؟
(۲۴۱۷/۷)

۲۴. اُسْتِن حَنَّانه: ستون بسیار ناله کننده ستونی چوبین که پیامبر اکرم (ص) با تکیه بدان سخن می‌گفت؛ پس از متروک ماندن آن، از جدایی حضرت رسول (ص) آه و ناله سر می‌داد:

اُسْتِن حَنَّانه از هَجَر رسول
ناله می‌زد همچو ارباب عقول
(۲۱۱۳/۱)

۲۵. تسبیح سنگریزه از معجزات خاتم الانبیا (ص) است؛ در شرح مثنوی شریف (جزء سوم از دفتر اول) آمده: «از ابی ذر غفاری نقل می‌کنند که گفت: با پیامبر (ص) نشستیم و او چند سنگریزه در دست گرفت و آنها تسبیح گفتند...» (فروزانفر، ۱۳۴۸: ص ۸۳-۸۲)، (به نقل از دلائل النبوه، ج ۲، ص ۱۵۴)، نیز از مثنوی:

سنگ‌ها اندر کف بوجهل بود
گفت: ای احمد بگو این چیست زود؟...
از میان مشت او هر پاره سنگ
در شهادت گفتن آمد بی رنگ

لااله گفنت، الا الله گفنت گوهر احمد، رسول الله، سفت
چون شنید از سنگها بوجهل این زد ز خشم آن سنگها را بر زمین
(۶۰/۱-۲۱۵۴)

۲۶. نیز در داستان یحیی، پیامبر (ص) گفته است:

کوه یحیی را نه سوی خویش خواند؟ دشمنانش را به زخم سنگ راند
گفت: ای یحیی! بیا در من گریز تا پناهم باشم از شمشیر تیز
(۴۴/۱-۱۸۴۳)

۲۷. برای آگاهی از «تأویل» از نگاه مولوی ← «تأویل و انواع آن در مثنوی» از رضا روحانی، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادبی، سال سوم، شماره‌های نهم و دهم، پاییز و زمستان ۸۴

منابع:

- ۱- قرآن مجید. (۱۳۷۵). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چ اول، تهران: انتشارات اورست.
- ۲- امام علی (ع). (۱۳۵۲). نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، چ دوم، تهران: طبع و نشر فیض الاسلام.
- ۳- ابوعلی عثمانی. (۱۳۶۷). ترجمه رساله قشیریه، با تصحیحات بدیع‌الزمان فروزانفر، چ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- بدرالدین بن ابراهیم. (۱۳۸۱). فرهنگ لغات فرس پنج بخشی (فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا)، تصحیح حبیب‌الله طالبی، چ اول، تهران: فرهنگی و انتشاراتی پازینه.
- ۵- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۶۲). برهان قاطع، بی‌چا، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۶- بیهقی، ابوالفضل. (۲۵۳۶). تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چ دوم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۷- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۵۷). دیوان خاقانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چ دوم، تهران: انتشارات زوار.

- ۸- دقیقی طوسی، ابومنصور محمد. (۱۳۶۸). **دیوان دقیقی**، به انضمام فرهنگ بسامدی، به اهتمام محمدجواد شریعت، چ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۹- روحانی، رضا. (۱۳۸۴). «تأویل و انواع آن در مثنوی» فصلنامه علمی - پژوهشی **پژوهشهای ادبی**، ش ۹ و ۱۰، تهران.
- ۱۰- زمانی، کریم. (۱۳۷۴). **شرح جامع مثنوی**، (دفتر سوم)، چ اول، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۱ _____ (۱۳۸۲). **میناگر عشق**، چ اول، تهران: نشر نی.
- ۱۲- سعدی، مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله. (۱۳۴۰). **کلیات سعدی**، با استفاده از نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات اقبال و شرکا.
- ۱۳- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۸). **حدیقه الحقیقه**، تصحیح مدرس رضوی، بی‌چا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴ _____ (۱۳۶۲). **دیوان سنایی**، به اهتمام مدرس رضوی، چ سوم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۱۵- صاحب الزمانی، ناصر. (۱۳۵۱). **خط سوم**، درباره شخصیت، سخنان و اندیشه شمس تبریزی، تهران: مطبوعاتی عطایی.
- ۱۶- طاووسی، محمود. (۱۳۶۵). **واژه نامه شایست نشایست**، چ اول، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۷- عزالدین محمود کاشانی. (۱۳۶۷). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، تصحیح جلال‌الدین همایی، چ سوم، تهران: نشر هما.
- ۱۸- عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری. (۱۳۸۸). **اسرارنامه**، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۹ _____ (۱۳۸۷). **الهی نامه**، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۰ _____ (۲۱۳۵). **تذکره الاولیاء**، تصحیح محمد استعلامی، چ دوم، تهران: کتابخانه زوآر.

- ۲۱- عین القضاء همدانی، ابوالمعالی عبدالله. (۱۳۷۳). **تمهیدات**، تصحیح و تعلیق عقیف عسیران، چ چهارم، تهران: انتشارات منوچهری.
- ۲۲- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۷۰). **شاهنامه**، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، چ اول، ج دوم، تهران: انتشارات علمی.
- ۲۳- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۱). **احادیث مثنوی**، چ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۴- _____ (۱۳۴۸). **شرح مثنوی شریف**، جزء سوم از دفتر اول، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۵- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۵۲). **فرهنگ پهلوی**، چ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۶- گوهرین، سید صادق. (۱۳۶۲). **فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی**، ج چهارم، چ دوم، تهران: کتابفروشی زوآر.
- ۲۷- محمد لاهیجی (شیخ...). (۱۳۶۸). **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**، با مقدمه کیوان سمیعی، چ چهارم، تهران: انتشارات کتابفروشی محمودی.
- ۲۸- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۵۸). **فیه مافیہ**، تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چ سوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۲۹- _____ (۱۳۶۳). **کلیات شمس (دیوان کبیر)**، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ج ۳ و ۴ و ۶، چ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۰- _____ (۱۳۶۹). **مثنوی معنوی**، به سعی و اهتمام و تصحیح اینولد الیّین نیکلسون (۶دفرتر)، چ هفتم، تهران: انتشارات مولی.
- ۳۱- _____ (۱۳۶۵). **مجالس سبعه**، تصحیح و توضیحات توفیق هـ سبحانی، چ اول، تهران: انتشارات کیهان.
- ۳۲- نجم رازی، نجم الدین، ابوبکر بن محمد. (۱۳۷۴). **مرصادالعباد**، به اهتمام محمدامین ریاحی، چ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۳- یاحقی، محمدجعفر (با نظارت...). (۱۳۷۷). **فرهنگنامه قرآنی**، ج ۱ و ۳، چ دوم، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.